Revolution Studies

Online ISSN: 3041-8704

https://trs.ri-khomeini.ac.ir

Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution

The Restlessness of Reformist Discourse and Its Social Depletion: An Analysis of Failures and the Future of a Type of Political Activism

Mansour Ansari [1], **Mohammadreza Sharifi**

1. Assistant Professor, Department of Political Thought in Islam, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran. m.ansari51@gmail.com
2. Independent Researcher, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran. sharifi@ri-khomeini.ac.ir

Article Info

Article type: Research article

Received: November 30, 2025

Received in revised from: December 14, 2025

Accepted: December 17, 2025

Published online: June 21, 2026

Keywords: Reformism, Discourse, Laclau and Mouffe, Restlessness, Depletion, Political Activism.

Abstract

Reformism is one of the most significant and influential forms of political activism in the post-revolutionary era of Iran. For about two decades, it managed to become the most effective force in the political field of the Islamic Republic by leveraging its social and socio-cultural capital. However, since the mid-2010s, the discursive capacity and mobilizing potential of this discourse have drastically declined, making its transformations the focal point of this research. Drawing on several analytical components of Laclau and Mouffe's discourse theory, this article seeks to examine the internal reasons for the restlessness and discursive instability of reformism. Based on this theoretical and methodological framework, it is argued that the discursive restlessness of reformism mainly stems from theoretical weaknesses and inadequacies, as well as the lack of sustained and evolving theoretical production over time. Furthermore, utilizing these findings, the study attempts to outline the future prospects of this discourse and present foreseeable scenarios, taking into account generational shifts, gender dynamics, environmental challenges, and developments in the international system.

Cite this article: Ansari, M. & Sharifi, M. R. (2026). The Restlessness of Reformist Discourse and Its Social Depletion: An Analysis of Failures and the Future of a Type of Political Activism. *Revolution Studies*, 4 (7), 1-26.
https://doi.org/10.22034/fademo.2025.551339.1171

© The Author(s). Publisher: Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution.
This is an open-access article distributed under the CC BY (license http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

دوفصلنامه
انقلاب پژوهی
شاپا الکترونیکی: ۸۷۰۴-۳۰۴۱
https://trs.ri-khomeini.ac.ir
پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

بی‌قراری گفتمان اصلاح‌طلبی و تهی‌شدگی اجتماعی آن: واکاوی ناکامی‌ها و آینده یک گونه از کنشگری سیاسی

منصور انصاری[1]✉، محمدرضا شریفی[2]

۱. استادیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.
ansari@ri-khomeini.ac.ir

۲. پژوهشگر آزاد، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. sharifi@ri-khomeini.ac.ir

چکیده

گفتمان اصلاح‌طلبی یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین گونه‌های کنشگری سیاسی در دوران پس از انقلاب است که در حدود دو دهه توانست با بهره‌گیری از سرمایه اجتماعی و فرهنگی-سیاسی خود به مهم‌ترین نیروی مؤثر در میدان سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شود. بااین‌حال، از میانه دهه نود به این‌سو، توان گفتمانی و ظرفیت بسیج‌گری این گفتمان به‌شدت کاهش یافته است و همین موضوع باعث شد تا تحولات آن به محور تحقیق تبدیل شود. در این مقاله، با استفاده از چند مؤلفه تحلیل گفتمان لاکلائو و موف، تلاش شده است دلایل بی‌قراری و عدم تثبیت گفتمانی اصلاح‌طلبی از درون بررسی شود. بر اساس این نظریه و روش، ادعا شده است که بی‌قراری گفتمانی اصلاح‌طلبی عمدتاً ناشی از ضعف و نارسایی نظری و عدم تداوم نظریه‌پردازی تحول‌یافته در طول زمان بوده است. علاوه‌براین، با بهره‌گیری از این یافته‌ها، سعی شده است چشم‌انداز آینده این گفتمان و سناریوهای قابل پیش‌بینی آن بر اساس تحولات نسلی، جنسیتی، محیط زیستی و نظام بین‌الملل ارائه شود.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۹/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۲۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۳۱

کلیدواژه‌ها:
اصلاح‌طلبی، گفتمان، لاکلائو و موف، بی‌قراری، تهی شدگی، کنشگری سیاسی.

استناد: انصاری، منصور و شریفی، محمد رضا (۱۴۰۵). بی‌قراری گفتمان اصلاح‌طلبی و تهی‌شدگی اجتماعی آن: واکاوی ناکامی‌ها و آینده یک‌گونه از کنشگری سیاسی. *انقلاب پژوهی*، ۴(۷)، ۱-۲۶. https://doi.org/10.22034/fademo.2025.551339.1171

ناشر: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

© نویسندگان.

مقدمه

نزدیک به سـه دهه از شـکل‌گیری گفتمان اصلاح‌طلبی و جنبش برآمـده از آن در میدان سیاسـی جمهوری اسلامی می‌گذرد. در طـول این دوران، اصلاح‌طلبـان و نمایندگان آن تلاش کردند تفسـیر دیگـری از آرمان‌های انقلاب اسلامی ارائه دهند یا دسـت‌کم مدعی بودند که هدفشان بازگشـت به آرمان‌هایی است که به دلایل ساختاری و مقتضیات زمانی، مانند جنگ عراق، به فراموشـی سـپرده شده بودند و زمان آن رسـیده بود تا این وظایف و تکالیف معوق به سـرانجام برسـند (حجاریان، ۱۳۷۷، صص. ۳۰۹-۳۰۸؛ همچنین ر.ک.به: اخوان کاظمی، ۱۳۹۱، ص. ۸). جنبش انتخاباتی دوم خرداد ۱۳۷۶، هرچند نمود عینی تحولات ذهنی و اجتماعی‌ای بود که از مدت‌ها قبل شـکل گرفته بود، خود زمینه لازم برای صورت‌بندی این گفتمان را فراهم کـرد. در واقع، می‌توان گفت که صورت‌بندی دقیق این گفتمان پس از انتخابات دوم خرداد ممکن شد، هرچند زمینه‌های فکری آن پیش از آن فراهم آمده بود. به‌هرحال، گفتمان اصلاح‌طلبی پس از این دوره به نیروی سیاسـی پیشرویی تبدیل شد. این گفتمان، هرچند محصول و فرآورده انقلاب اسلامی و نظام حاکم برآمده از آن بود، نه تنها میدان سیاسـی جمهوری اسلامی را مشروط کرد، بلکه در بسیاری موارد در تقابل با جریان هژمونیک و غالب آن قرار گرفت یا دست‌کم رقبای صاحب قدرت چنین برداشتی داشتند.

گفتمان اصلاح‌طلبی در طول نزدیک به دو دهه، یعنی از میانه دهه هفتاد تا میانه دهه نود، به نیرویی تعیین‌کننده و مؤثر تبدیل شـد که به‌ویژه در بزنگاه‌های سیاسی، مانند انتخابات، تأثیر عظیم خود را اعمال می‌کرد. شـور و حرکت‌های انتخاباتی در دهه‌های هشتاد و نود، جدانشـدنی از این گفتمان و آرمان‌های آن بود. گفتمان اصلاح‌طلبی توانسـته بود طبقات متوسط، جوانان، دانشـجویان، زنان، هنرمندان و گروه‌های سیاسی طردشده را جذب کند و تقریبـاً در تمامی کنش‌های سیاسـی انتخاباتـی نقش مؤثری ایفا نمایـد. این گفتمان، با برخورداری از سـرمایه فرهنگی گسترده، هرچند بخشی از ساخت قدرت سیاسی را تشکیل می‌داد، اما صدای ناصدایان یا نمایندگان گروه‌های اجتماعی جذب نشـده یا حذف شـده همچنان شـنیده نمی‌شـد. جوانان تحصیل‌کرده و زنان بخش عمده‌ای از مطالبات تاریخی و اجتماعی خود را در پیروزی این گفتمان می‌یافتند. قدرت و توان اجتماعی اصلاح‌طلبی، به‌مثابـه گفتمـان و نیروی جنبشـی، محصول دو دسـته توانمندی بود: نخسـت، از لحاظ

درون‌گفتمانی، این گفتمان توانسته بود ایده‌های تازه‌ای را در میدان سیاسی جمهوری اسلامی طرح کند؛ ایده‌هایی مانند توسعه سیاسی، آزادی، برابری، حقوق بشر، گفتگو، جامعه مدنی، دولت کوچک و... که برای بخش زیادی از طبقات متوسط، جوانان و دانشگاهیان جذابیت بالایی داشت. علاوه‌براین، با ارائه تفسیرهای تازه از دین، توانسته بود نوعی دین مدنی یا صلح‌آمیز را ترویج کند. این توانش گفتمانی، توانش سیاسی و اجتماعی اصلاح‌طلبی را در میدان کنشگری افزایش داده بود. از لحاظ بیرون‌گفتمانی نیز، گفتمان اصلاح‌طلبی با جذب طبقه متوسط، جوانان و زنان توانسته بود پایگاه اجتماعی درخوری برای خود ایجاد کند که در بزنگاه‌های لازم فعالانه وارد کنشگری می‌شدند. پیوند توانش درون‌گفتمانی و بیرون‌گفتمانی، اصلاح‌طلبی را به یک گفتمان هژمونیک اجتماعی تبدیل کرده بود و این امکان را به آن داده بود تا در شرایط گشایش سیاسی، بخش انتخابی قدرت را در اختیار گیرد (ر.ک. به: پورزکی، ۱۳۹۹).

بااین‌حال، در یک دهه گذشته، اقبال عمومی به گفتمان اصلاح‌طلبی و نمایندگان فکری و سیاسی آن رو به کاهش گذاشت؛ پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبی روزبه‌روز و سال‌به‌سال، همچون برف در برابر آفتاب تموز، ذوب شد و قدرت «تکرار می‌کنم» یکی از بانفوذترین شخصیت‌های آن، آن‌چنان‌که باید، کارآمد و راهگشا نبود. به‌راستی، این افول پایگاه اجتماعی گفتمان اصلاح‌طلبی در میدان سیاسی جمهوری اسلامی ناشی از چیست؟ احتمالاً اولین و ساده‌ترین پاسخ‌ها را گروه‌های رقیب ارائه کرده‌اند: گروه اصول‌گرایان، به‌ویژه بخش‌های رادیکال‌تر آن، همانند همیشه این افول را به ضدیت اصلاح‌طلبان با انقلاب و گرایش‌های غرب‌گرایانه آن‌ها نسبت داده‌اند. گروه‌های برانداز و مخالف جمهوری اسلامی نیز افول گفتمان اصلاح‌طلبی و رویگردانی عمومی را به نقش فریبکارانه آن و نیز به عدم صداقت با مردم و به‌عنوان محملی برای جلوگیری از سقوط جمهوری اسلامی تفسیر کرده‌اند (خادمی، ۱۳۹۵). هر دو پاسخ مذکور به دلیل درک ناکافی از امر سیاسی به‌طورکلی و میدان سیاسی جمهوری اسلامی و پویایی‌های درونی آن به‌طور خاص، ناقص و ناکافی هستند. میدان سیاسی جمهوری اسلامی به‌هیچ‌وجه شبیه پازلی از پیش طراحی شده نیست که عاملی بیرونی آن را بچیند یا در زمان مقرر تغییرات دلخواه در آن ایجاد کند. سیاست در ایران، همانند امر سیاسی در هر جای دیگر، محصول کنش و

واکنش نیروهای سیاسـی رقیب، مردم، ایدئولوژی، رخدادهای غیرقابل پیش‌بینی و عوامل دیگر است. گفتمان اصلاح‌طلبی، همان‌طور که در ادامه اشاره خواهیم کرد، نتیجه تحولات سـاختاری و اندیشه‌ای خاصی بود که مدت‌ها پیش از آن در سطوح روشنفکری، اجتماعی و فرهنگی رخ داده بود.

در این مقاله تلاش شده است پاسخی درخور به افول اجتماعی گفتمان اصلاح‌طلبی در میدان سیاسـی ایران - چه در داخل و چه در خارج از آن - ارائه شـود. فرضیه اساسی ما بر این است که اگرچه کارشکنی‌های رقبای سیاسی نقش مهمی در زمین‌گیر شدن اصلاحات ایفا کرده است، اما بیش از آن، سرگیجی و بی‌قراری خود این گفتمان باعث شد که به‌مرور زمـان نتواند به مطالبات و خواسـت‌های پایگاه اجتماعی خود پاسـخ دهد. در واقع، پیوند تاریخـی میان مدعیات یا اصـول گفتمانی اصلاح‌طلبی - به‌ویـژه در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و سال ۱۳۸۸ - با پایگاه اجتماعی شامل طبقه متوسط، جوانان و زنان، در دهه گذشته رو به سسـتی گذاشـت و نتوانست تکرار شود. به نظر ما، این ناکامی تا حد زیادی ریشه در بی‌قراری این گفتمان دارد و دلایل آن را باید در بحران اندیشگی آن جستجو کرد. آینده این گفتمان تا حد زیادی به درک شرایط متحول اجتماعی، یافتن زبان سیاسی جدید و بازآفرینی تخیل سیاسی بسیج‌گر بستگی دارد.

۱. پیشینه تحقیق

در خصـوص گفتمـان اصلاح‌طلبی مقـالات و کتاب‌های زیادی به رشـته تحریر درآمده اسـت که در اینجا امکان بررسـی همه آن‌ها وجود ندارد و ازآنجاکه این مقاله عمدتاً بر بعد آسیب‌شناسی تأکید دارد فقط روی منابعی تأکید می‌شود که از دیدگاه آسیب شناسانه نوشته شـده‌اند. بهـرام اخوان کاظمی در دو مقاله خود با عنوان‌هـای «نقد و تحلیل علل ظهور و افول گفتمان اصلاح‌طلبی» (۱۳۹۱) و «آسیب‌شناسی گفتمان اصلاح‌طلبی» (۱۳۸۸)، تلاش کرده اسـت گفتمان اصلاح‌طلبی را از منظر تحول مفهومی، فهم رایج از اصلاح‌طلبی و نیز زمینه‌های سیاسـی بررسـی کند. این دو مقاله عمدتاً با رویکردی انتقادی و از زاویه پایگاه اصول‌گرایی نگاشـته شـده و گفتمان اصلاح‌طلبی را از بیرون مورد تحلیـل قرار داده‌اند. منطق این آسیب‌شناسـی با روشـی که در این مقاله به کار گرفته‌ایم، کاملاً متفاوت است.

مهدی جمشـیدی نیز در مقاله خود با عنـوان «تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاحات: علل ریـزش بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبی سـکولار» (۱۳۹۳) با رویکـرد جانب‌دارانه تلاش کرده اسـت تا نشان دهد که مشـکل اصلی گفتمان اصلاح‌طلبی تمایل آن به سکولاریسم اسـت و به خاطر دور شـدن از وجه اسلامیت از گفتمان سیاسی انقلاب اسلامی دور شده اسـت. این مقاله نیز از حیث رویکرد و روش کاملاً متفاوت با مقاله حاضر اسـت. مجتبی مقصـودی و اهورا راهبر در مقاله خود با عنوان «نگرش انتقادی از درون به اصلاح‌طلبی در جمهـوری اسلامی ایران؛ درس‌هایی برای مصالحه» (۱۳۹۴)، مهم‌ترین نقطه ضعف گفتمان اصلاح‌طلبی را در ناتوانی آن در مصالحه با سـایر نخبگان می‌دانند. بر اسـاس چهارچوب نظـری این مقاله، ناتوانی در مصالحـه و به‌کارگیری مهارت برای ائتلاف با مخالفان، همراه با عدم حفظ خط‌مشـی میانه‌روی از سـوی اصلاح‌طلبان، سبب شکسـت فرایند تغییرات دموکراتیک، واکنش شـدید مخالفان و بسته‌تر شدن بیش‌ازپیش فضای سیاسی و اجتماعی در ایران شد. ازلحاظ رویکرد، روش و تمرکز بر عوامل زمینه‌ای، این مقاله با رویکرد و روش مقاله ما متفاوت است.

۲. نظریه و روش

نظریـه گفتمان لاکلائو و موف در درون خود نوعی روش‌شناسـی نیز هسـت و این دو را نمی‌توان از هم جدا کرد. در نظریه گفتمان سیاسـت فقط عرصه رقابت بر سر منابع یا منافع نیسـت بلکه منازعه بر سر معناست (Laclau and Mouffe, 1985, pp. 112-115). البته گفتمان نیز فقط مجموعه‌ای از نشانه‌ها و معانی نیست بلکه شبکه‌ای از روابط اجتماعی و سیاسی است کـه از طریق آن‌ها معنا تثبیت و بازتولید می‌شـود. گفتمان‌هـا واقعیت اجتماعی را بازنمایی می‌کننـد و درعین‌حال آن را تولید می‌کننـد (Laclau and Mouffe, 1985, p.105). به این معنا، گفتمان یک نظام اجتماعی- سیاسی معناست. معنا هیچ‌گاه ثابت نیست و همواره در میدان مبارزه شـکل می‌گیرد. سیاسـت و هژمونی تلاش برای تثبیت معنا در دل گفتمان‌هاسـت. تحلیل گفتمان از این منظر امکان بررسـی بحران‌ها، فروپاشـی‌ها و بازسازی‌های سیاسی و اجتماعـی را فراهـم می‌کند. هر گفتمـان تلاش می‌کند تا خود را تثبیـت کند. این تثبیت گفتمانـی از طریق مکانیسـمی صورت می‌گیـرد که لاکلائو و مـوف آن را مفصل‌بندی

می‌نامند. دال‌های مختلف به یکدیگر متصل می‌شوند و از طریق ایجاد زنجیره هم ارزی معنایشان تثبیت می‌شود. در این زنجیره هم ارزی دال‌ها یا مطالبات اجتماعی پراکنده و متنوع حول یک دال تهی متحد می‌شوند و هژمونی موقت در گفتمان ایجاد می‌کنند (Laclau and Mouffe, 1985, p.117). همه این دال‌ها به‌واسطه دال مرکزی گرد هم نظم و سامان می‌یابند. دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشانه‌ها به حالت انجماد درآمده و در واقع تثبیت شده است. دال‌های شناور برخلاف دال مرکزی نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا معنای خودشان را به آن‌ها بدهند. هنگامی‌که یک گفتمان بتواند با اتکای به دال مرکزی خود، مدلول‌های موردنظرش را به دال‌های گفتمانی خود نزدیک کند یا به‌عبارت‌دیگر نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی- هرچند موقت- تثبیت کند و رضایت عمومی را جلب کند آن گفتمان هژمونیک شده است (سلطانی، ۱۳۸۳، ص. ۱۵۹)؛ اما درصورتی‌که گفتمان رقیب بتواند به کمک سازوکارهای مختلف این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند و ساختارهای معنایی شکل گرفته در ذهنیت جمعی مردم را به هم بریزد، گفتمان این هژمونی را از دست می‌دهد. ازاین‌رو، موفقیت گروه‌ها و گفتمان‌های سیاسی تا حد زیادی به توانایی آن‌ها در تولید معنا وابسته است. هژمونی زمانی حاصل می‌شود که یک دال مشخص به مدلول خود نزدیک‌تر شود و اجماع بر سر معنای آن شکل گیرد (سلطانی، ۱۳۸۳، ص.۱۶۰). در واقع، هدف نهایی تثبیت گفتمانی است؛ به این معنا که دال‌های شناور در کنار دال مرکزی به معنای ثابتی دست یابند که با کلیت گفتمان و مفصل‌بندی آن سازگار است؛ اما این تثبیت همواره در معرض خطر قرار دارد و معانی هرگز به طول کامل تثبیت نمی‌شوند. گفتمان‌های رقیب همواره این امکان را دارند تاز از طریق غیریت سازی معنای نهایی یک دال را از آن خود کنند.

مفهوم مهم دیگری که در اینجا لاکلائو و موف از آن بهره می‌برند، مفهوم بی‌قراری[1] است؛ بی‌قراری نتیجه افول معانی پذیرفته شده نشانه‌ها در گفتمان هژمون شده است. مفهوم بی‌قراری اشاره به بحران‌ها و حوادثی دارد که هژمونی گفتمان را به چالش می‌کشد. اینکه

1. Dislocation

هیچ گفتمانی نمی‌تواند به طول کامل تثبیت شـود و سـلطه خود را برای همیشه نگه دارد، اسـاس نظریه گفتمان است. بی‌قراری، «نشان‌دهنده تغییر احتمالی در حال وقوع است، اما تغییـری که هیچ‌کـس نمی‌تواند مقصد آن را پیش‌بینی کند» (حسـینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص. ۹۴). سـاختار بی‌قرار نمی‌تواند اصول مشـخصی را برای تغییر خودش پیش‌بینی کند. بی‌قراری نشانه وجود تکثر در جامعه است و اینکه گفتمان هژمون نتوانسته در تفسیر واقعیت و جذب نیروهای اجتماعی موفق باشد و معنای مورد نظر خود را به‌عنوان تنها معنای موجود به مدت طولانی‌تری برای نیروهای اجتماعی تثبیت کند.

همچنانکـه اشـاره کردیم، هرچند در یک‌زمـان یک گفتمان هژمون وجـود دارد، اما همواره گفتمان‌های رقیب دیگری هم وجود دارند. گفتمان‌ها همیشـه در حال رقابت برای تثبیت معنای خویش و استیلای آن بر سایر معانی به‌وسیله ساختارشکنی و حاشیه‌رانی معانی هستند. گفتمان‌های رقیب بیش از هر چیزی می‌کوشند تا از دال مرکزی رقیب خود شالوده شـکنی کنند. این کار معمولاً با جداسازی مدلول از دال خود و در صورت امکان انتساب مدلـول دیگری به دال موردنظر صورت می‌گیرد. یک گفتمان فقط وقتی هژمون می‌شـود که بتواند از این بی‌قراری بگریزد و دسـت‌کم به‌طور موقت چنان نسـبتی بین دال مرکزی و دال‌های سـیال برقرار کند. روش گفتمانی لاکلائو و موف، در سطح معرفت‌شناختی، مرز میان سـاختار و کنش را از میان برمی‌دارد. ساختارها خود محصول تثبیت‌های موقتی دال‌ها هسـتند و کنشـگران نیز درون همان ساختارهای گفتمانی شـکل می‌گیرند. سوژه، در این چشـم‌انداز، موجودی گسسته و همواره در معرض بی‌قراری است. به تعبیر لاکلائو، سوژه همان لحظه‌ای اسـت که بی‌قراری را در درون خود تجربه می‌کند، لحظه‌ای که تداوم معنا ازهم‌گسیخته می‌شـود و کنش ممکن می‌گردد (Laclau, 1990, p. 43). ازاین‌رو، بی‌قراری نه تنها تهدیدی برای نظم بلکه شرط امکان فاعلیت است. در سطح سیاسی، روش گفتمانی به ما می‌آموزد که هیچ نظام معنایی یا اجتماعی‌ای طبیعی نیسـت؛ بنابراین هر نظمی را می‌توان به چالش کشید. دموکراسـی، در این معنا، شکل نهادیِ پذیرش بی‌قراری است؛ نظمی که می‌داند معنا هرگز نهایی نیسـت و همواره باید بازتعریف شـود. موف در کتاب پارادوکس دموکراتیک می‌نویسـد: دموکراسـی رادیکال به معنای پذیرفتن منازعه، بی‌قراری و ناتمامی به‌عنوان شـرایط ضروری سیاست است (Mouffe, 2000, p. 104). بدین‌سان، روش گفتمانی نه

صرفاً یک رویکرد تحلیلی، بلکه روشی انتقادی و رهایی‌بخش است که به سیاست امکان می‌دهد خود را از قید ذات‌گرایی و قطعیت رها سازد. در نهایت، می‌توان گفت گفتمان به‌مثابه روش در نظریه لاکلائو و موف، نگاهی است به جامعه به‌عنوان نظمی موقت، گسسته و بی‌قرار. بی‌قراری، نقطه آغاز تحلیل است و هژمونی، تلاشی موقتی برای پاسخ دادن به آن. تحلیل‌گر گفتمان در این چهارچوب، کاوشگری است که مسیرهای لغزش معنا را دنبال می‌کند و نشان می‌دهد چگونه از دل بی‌قراری، معناهای تازه و امکان‌های نوین سیاسی سر برمی‌آورند. در این معنا، نظریه گفتمان نه تنها روشی برای تحلیل زبان، بلکه افقی برای اندیشیدن به خودِ سیاست است: سیاست به‌مثابه کوشش بی‌پایان انسان برای معنا دادن به جهانی که ذاتاً بی‌قرار و ناتمام است.

۳. گفتمان اصلاح‌طلبی

همچنانکه اشاره کردیم، گفتمان اصلاح‌طلبی خودش محصول بی‌قراری و دال‌های تهی و شناور گفتمان انقلاب اسلامی بود. با شکل‌گیری جمهوری اسلامی ایران و رخدادهای بعد از آن از جمله جنگ‌های مسلحانه گروه‌های چپ و نیز تجاوز نظامی عراق به کشور، گفتمان انقلاب اسلامی که در وضعیت بسیج نیروهای سیاسی قرار گرفته بود عمدتاً در حول دال مرکزی ولایت‌فقیه و رهبری کاریزماتیک امام خمینی سامان یافت و ازاین‌رو دال‌هایی مانند فقه و روحانیت و جنگ و شهادت و مبارزه با استعمار و استکبار برجسته شدند (مکرمی پور و دیگران، ۱۴۰۱، صص. ۴۷-۴۶). در دهه اول بعد از انقلاب، دال‌هایی مانند مردم، قانون، آزادی و توسعه... به شکل دال‌های تهی و شناور بی‌قرار و معلق ماندند.

جریان اصلاح‌طلبی در رقابت با گفتمان هژمونیک حاکم، تلاش کرد تا مفصل‌بندی تازه‌ای از گفتمان انقلاب اسلامی ارائه کند. جدای از زمینه‌های اجتماعی و سیاسی شکل‌گیری این جریان (ر.ک.به: سلطانی، ۱۳۹۴)، گفتمان اصلاح‌طلبی به لحاظ نظری وام‌دار جریان نواندیشی دینی بود که از میانه دهه ۱۳۶۰ به این‌سو از طریق حلقه مشهور به کیان رشد و رونقی یافته بود (امیری، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۲). نواندیشان دینی با تفسیر تازه از دین تلاش کردند تا ضمن نقد استبداد دینی و پذیرش پلورالیسم معرفتی و ارزشی از حقوق بشر

و اسلام مدنی- در تقابل با اسلام سیاسی- دفاع کنند (در خصوص حلقه کیان ر.ک. به: درخشه و خزعلی، ۱۳۹۹).

ادعای اصلی گفتمان اصلاح‌طلبی این بود که گفتمان انقلاب اسلامی صرفاً ولایت‌فقیه یـا حکومت اسلامی نبود و دال‌های مهم دیگری مانند مردم، آزادی، برابری، قانون، جامعه مدنی و... را شامل می‌شد. در واقع، متفکران اصلاح‌طلب به‌زعم خودشان دال‌هایی غیر از گفتمان انقلاب نداشـتند. سعید حجاریان یکی از چهره‌های پرنفوذ این گفتمان به‌صراحت گفته است:

> به نظر می‌رسد که مسئله جامعه مدنی در جهت تکمیل وظایف و تکالیف معوق در جریان انقلاب اسلامی طرح شده است. به‌هرحال، انقلاب اسلامی با قبول آزادی و مردم‌سالاری و میزان بودن رأی ملت، شعارها و اهدافی را مطرح کرد که می‌بایست تا نهایت منطقی‌شـان پیـش می‌رفتند، ولی به دلایلی، پـاره‌ای از آن‌ها معوق ماند. انتخابات دوم خرداد و نحوه ورود مردم به صحنه و شـکل انتقال قدرت، همه مبین آن اسـت که در مقطع کنونی، آن مطالبات و تکالیف معوقه به‌نوعی در شـرف ادا شدن است... ما در جریان انقلاب، حضور توده‌ای مردم را در صحنه‌های مختلف جنگ و انتخابات دیده بودیم و اما نیمه دیگر را که در رقابت و تکثر و تنوع سیاسی است، تجربه نکرده بودیم و نیاموخته بودیم که چگونه زیر یک سقف سیاسی با هم رقابت کنیم. این نیمه در دوم خرداد به دست آمد که اگر به دست نمی‌آمد، معلوم نبود که آن مشارکت را هم می‌شد حفظ کرد؛ یعنی چه‌بسا به بازگشت به نقطه اولیه و نقطه سر خط ختم می‌شد (حجاریان، ۱۳۷۷، صص. ۳۰۹-۳۰۸).

دال مرکزی

دال مرکزی گفتمان اصلاح‌طلبی حول ایده مردم و مردم‌سـالاری دینی شکل گرفت. سید محمـد خاتمی، به‌عنوان یکی از چهره‌های فکری و سیاسـی برجسـته این گفتمان، دوگانه «حکومـت بر مردم» یا «حکومت برای مـردم» را مطرح کرد و معتقد بود که هدف نهایی گفتمـان انقلاب اسلامی از همان آغاز، دفاع از حکومت برای مردم بوده اسـت. در واقع، اصلاح‌طلبی حرکتی به‌سوی تحقق چنین نظام سیاسی بود. به نظر وی:

حکومت برای مردم یعنی مردم حق دارند؛ یعنی حکومت در برابر مردم مکلف است؛ یعنی مردم در مشروعیت آن حکومت نقش دارند. این نوع بینش با حکومت دموکراتیک تطبیق دارد. در اسلام همچنین بینشی وجود دارد و قانون اساسی ما هم مؤید همین بینش است؛ یعنی مردم در تحقق حکومت نقش دارند؛ یعنی رأی مردم تعیین‌کننده است؛ یعنی حتی اگر این رأی به رهبری هم تعلق نگیرد، آن رهبر در جامعه نافذالکلمه نیست (خاتمی، ۱۳۸۰، صص. ۱۸-۱۷).

زنجیره هم‌ارز

گفتمان اصلاح‌طلبی با استفاده از دال مرکزی مردم‌سالاری تلاش کرد دال‌های تهی و شناور دیگر را به شکل یک زنجیره هم‌ارز کنار هم قرار دهد. دال‌هایی مانند قانون‌گرایی، مشارکت سیاسی، جامعه مدنی، آزادی‌های مدنی و سیاسی مانند آزادی مطبوعات و سیاست تنش‌زدایی و دیپلماسی فعالانه با مفصل‌بندی تازه‌ای و با دال مرکزی مردم و مردم‌سالاری به هم پیوند خوردند (در این خصوص ر.ک.به: بشیریه، ۱۳۸۲، صص. ۱۸۸-۱۸۷). مهم‌ترین گرانیگاه این مفصل‌بندی بازسازی رابطه تازه میان دو دال ولایت‌فقیه و قانون بود. برخلاف گفتمان‌های رقیب که ولایت‌فقیه را فراقانون تلقی می‌کردند (ر.ک.به: نادری قمی، ۱۳۸۲).

خاتمی با اشاره به قانون اساسی که حاکم مطلق بر انسان و جهان را خدا می‌داند و خداست که انسان را بر سرنوشت اجتماعی خود حاکم کرده است، تأکید کرد:

هیچ‌کس حق ندارد این حق را از ملت بگیرد. اگر دنیا می‌گوید حق حاکمیت بر سرنوشت مردم یک حق طبیعی است، ما می‌گوییم نه تنها طبیعی است، بلکه حق الهی است و خدا ما را بر سرنوشت خود حاکم گردانیده است یعنی حکومت برای ماست و اراده ماست که حکومت را تعیین می‌کند؛ حکومت برآمده از مردم و در مقابل مردم مسئول است و ارباب مردم نیست (خاتمی، ۱۳۹۳/۳/۲۶).

در گفتمان اصلاح‌طلبی، روی دیگر قانون‌گرایی، آزادی است. ازاین‌رو، در زنجیره هم‌ارز تلاش می‌شود تا بر مبنای دال رقیب اقتدارگرایی از آزادی دفاع شود. به نظر سید محمد خاتمی:

دو گروه سعادت جامعه را به خطر می‌اندازند: مخالفان آزادی و مخالفان دین. نکته جالب اینکه نظریه‌پردازان هر دو گروه به یک نتیجه واحد رسیده‌اند: دین و آزادی با هم ناسازگارند. البته یک گروه می‌گوید که به نفع آزادی باید دین را از صحنه خارج کرد و گروه دیگر می‌گوید به نفع دین باید آزادی را سرکوب کرد. یک گروه دین را مانع رشد آزادانه انسان می‌خواند و گروه دیگر آزادی را مساوی با ولنگاری اخلاقی و درهم‌ریختگی ارزش‌ها قلمداد می‌کند. در این بحث، هر دو گروه نفیاً یا اثباتاً به لیبرالیسم نظر دارند (خاتمی، ۱۳۷۹، ص. ۱۱۹).

این برداشت از آزادی با دال تهی دیگری، یعنی اصل برابری پیوند می‌خورد.

مفهوم توسعه سیاسی و جامعه مدنی دال‌های مهم دیگری هستند که این زنجیره هم ارزی را در مفصل‌بندی تازه به هم پیوند می‌زنند (ر.ک.به: آقاجری و دیگران، ۱۴۰۱). همچنانکه اشاره کردیم، مقدمه اصلی ایده پردازان گفتمان اصلاح‌طلبی این است که در دهه نخست بعد از انقلاب به دلایل سیاسی امکان تحقق دال‌های تهی مانند مردم‌سالاری، قانون‌گرایی، آزادی و برابری میسر نشد و اکنون با فراهم شدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی باید مسیر اصلی انقلاب دنبال شود. برخلاف گفتمان محافظه گرایی رقیب که معتقد بود مسئله اصلی اقتصادی و رفع مشکلات و معضلات اقتصادی است و توسعه سیاسی در اولویت‌های بعدی قرار دارد، ایده‌پردازان گفتمان اصلاح‌طلبی بر این نکته پافشاری می‌کردند که بدون توسعه سیاسی حتی توسعه اقتصادی ممکن نمی‌شود. مفهوم توسعه سیاسی در این گفتمان به‌طور خاص خود را در مفهوم جامعه مدنی بروز می‌دهد. به نظر سید محمد خاتمی: «جامعه مدنی به معنای فضای آزاد مشارکت مردم است، فضایی که شهروندان بتوانند آزادانه افکار خود را بیان کنند و در فرایند تصمیم‌گیری‌های مشارکت داشته باشند» (خاتمی، ۱۳۷۹، ص. ۸۷). جامعه مدنی به‌مثابه زیربنای مردم‌سالاری دینی این امکان را می‌دهد تا نهادهای مدنی مستقل از دولت نقش اساسی داشته باشند و درعین‌حال قدرت سیاسی را تحت نظارت بگیرند.

۴. بی‌قراری اصلاح‌طلبی

سرگذشت گفتمان اصلاح‌طلبی همانند گفتمان انقلاب اسلامی است؛ اصلاح‌طلبی از دل بی‌قراری‌های گفتمانی گفتمان انقلاب اسلامی سـر برآورد، اما به نظر می‌رسد جز دوره‌ای کوتاه، عمدتاً به دلایل اجتماعی و سیاسـی، نتوانسـت چنانکه بایـد دال‌های خود را تثبیت کند و از دل مفصل‌بندی تازه خود گفتمانی هژمونیک بسازد. در ادامه تلاش می‌کنیم تا به سرگذشت این گفتمان و دلایل این بی‌قراری را بررسی کنیم.

۴-۱. فرار از بی‌قراری

واقعیت این است که گفتمان اصلاح‌طلبی هرگز نتوانست به لحاظ نظری مفصل‌بندی محکم و استواری از خود ارائه کند. این گفتمان همانند گفتمان‌های دورگه‌ای که تلاش می‌کردند تا پیوندی بین سـنت و مدرنیته برقرار کنند تلاش کرد تا با اسـتفاده از دال‌های تهی گفتمان انقلاب اسلامـی به‌نوعی تثبیت معنایی موقت دسـت یابد. برخلاف نگرش سـنت‌گرایان بـه مدرنیته (در این خصوص ر.ک. بـه: انصاری، ۱۳۷۸) که معتقد بود از لحاظ هستی‌شناسـی نمی‌توان میان دو هستی‌شناسی متفاوت پیوند برقرار کرد، گفتمان اصلاح‌طلبی با بازتعریف دال‌هـای تهی- عمدتاً مدرن- تلاش کرد تا بر بی‌قراری گفتمانی خویش فائق آید. یکی از مهم‌ترین این تلاش‌ها را در بحث پردامنه و گسترده درباره مردم‌سالاری دینی می‌توان یافت (ر.ک.بـه: پور فرد، ۱۳۸۸؛ میراحمـدی، ۱۳۸۸؛ موسـویان، ۱۳۹۵). نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب در مفصل‌بندی مردم‌سـالاری دینی مورد نقد دو گروه قرار گرفتند؛ نخست، گروهی که امکان ترکیب‌سـازی دموکراسی و دین را ذاتاً و اساساً ناممکن می‌داند (ر.ک به: حائری یزدی، ۱۹۹۵؛ کدیـور، ۱۳۷۸؛ Tibi, 2008)؛ دوم، گروه‌های اصول‌گرا و قائل به حکومت اسلامی که ترکیب دین با دموکراسی را نشـدنی می‌پندارند (نادری قمی، ۱۳۸۳). بااین‌همه، گفتمان اصلاح‌طلبی با یک نوآوری نظری توانسـت از ایده مردم‌سـالاری دینی دفاع کند و مفصل‌بندی خود را تثبیـت کند و برخلاف گفتمان رقیب توانسـت نوعی اتصال گفتمانـی با جامعه برقرار کند و به‌ویژه طبقات متوسـط و همچنین دانشجویان، جوانان و زنان از آن استقبال کردند (Khaleghi Damghani, 2008). ناهمگونی نیروهای اجتماعی که حول اصلاحات گرد آمدند تا حدودی ناشی از آن بود که معنای دقیق آن هنوز به‌طور کامل ساخته نشده بود.

۲-۴. بی‌قرار شدن

گفتمان اصلاح‌طلبی بعد از کسب قدرت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ در وضعیت بغرنج و پیچیده‌ای قرار گرفت. از یک‌سو به‌عنوان بخشی از ساختار قدرت باید سیاست‌های کلان نظام را اجرا می‌کرد و از سوی دیگر تحت فشار نمایندگی گروه‌های اجتماعی قرار داشت که به‌مثابه حاملان آن عمل کرده بودند. این دوگانگی باعث شد تا به‌مرور زمان در خصوص ماهیت این گفتمان میان اندیشه‌ورزان و صاحب‌منصبان آن اختلافات نظری پدید آید که در نهایت خود را در نحوه سیاست ورزی آن‌ها نشان داد:

> اجماع اصلاح‌طلبان، ناشی از ضرورت تاریخی مخالفت با نامزد رقیب بود که پیروزی خود را حتمی می‌پنداشت. آنان می‌خواستند با تجمیع آرای پراکنده مخالفان و ایجاد یک جبهه گسترده در برابر محافظه‌کاران، صدای نوگرایان دینی و اصلاح‌طلبان را به گوش جامعه برسانند و بر اساس میزان آرای کسب شده سیاست ورزی نمایند و جامعه‌ای کثرت‌گرا و چندصدایی بنا نهند؛ اما مبانی نظری منسجم و راهبرد و برنامه‌ریزی مشخص برای این همگرایی با ائتلاف سیاسی طراحی نشده بود. اجماع نانوشته در پیرامون حمایت از خاتمی حاصل شد و هنگامی که شاهد پیروزی ناباورانه به آغوش کشیده شد، اختلاف‌نظرها شروع شد. این اختلافات در پیرامونم بانی فکری و عقیدتی گوناگون، روش‌ها و رویه‌های سیاسی و اجرایی متفاوت اصلاح‌طلبان و تفسیر و تعبیرهای موسع یا مضیق و تفسیر مردم سالارانه یا سنتی از اصول قانون اساسی، منابع مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی، جایگاه ولایت‌فقیه و حوزه اختیارات آن، حاکمیت دوگانه، انتخابات و نظارت استصوابی شورای نگهبان، جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت و نهادهای انتصابی چون شورای انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و بالاخره شیوه تقسیم قدرت و بهره‌گیری از منافع سیاسی ناشی از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس ششم و شورای شهر شکل گرفت. فرایند تحولات جامعه‌شناختی و تغییر روابط قدرت و موازنه قوا نیز به‌گونه‌ای بود که به اختلافات دامن زد (خلجی، ۱۳۸۸، ص.۱۱۰).

یک نمونه از این بی‌قراری‌ها مفهوم جامعه مدنی اســت؛ واقعیت این اســت که جامعه مدنی به هر معنایی که به‌کار برده شــود، مفهومی اســت که ریشــه در تحولات سیاســی و اجتماعی جوامع غربی دارد و البته در خود همین جوامع برداشــت‌های متفاوتی از آن شــده است. در گفتمان اصلاح‌طلبی، جامعه مدنی به دال مهمی در زنجیره هم ارزی تبدیل شد، اما از لحاظ نظری گرفتار همان مشــکلاتی شــد که مفهوم سنت و مدرنیته بدان مبتلا شده بود. سید محمد خاتمی در توصیف جامعه مدنی معتقد است:

> ... جامعه مدنی که ما خواســتار استقرار و تکامل آن در درون کشور خود هستیم و آن را به ســایر کشــورهای اسلامی نیز توصیه می‌کنیم، به‌طور ریشه‌ای و اساسی با جامعه مدنی که از تفکرات فلســفی یونان و تجربیات سیاســی روم سرچشــمه می‌گیرد و با گذر از قرون‌وســطی به دنیا متجدد هویت و جهت ویژه خود را یافته اســت، اختلاف ماهوی دارد... جامعه مدنی مورد نظر ما از حیث تاریخ و مبانی نظری ریشه در مدینة النبی دارد (خاتمی، ۱۳۷۶).

تلقی جامعه مدنی نه تنها بخش روشــنفکری جامعه ایــران را راضی نکرد بلکه حتی به مذاق تفســیرهای ارتدکس‌تر و اصول‌گرایانه‌تر هم خوش نیامد: «تباین ماهوی جامعه مدنی بــا «مدینةالنبی» در گفتار خاتمی به وصلتی ناهمگــون انجامید، تا بدین ترتیب ناهمخوانی فرهنگی‌اندیشــه و رویکرد وی، با مبانی دینی، پوششــی ظاهری بیابد» (گروه تحقیق مؤسســه فرهنگی هنری قدر ولایت، ۱۴۰۲، ص. ۱۴۴).

۳-۴. ناپویایی گفتمانی

گفتمان باهوش گفتمانی است که تلاش می‌کند تا از بیشترین تعداد دال‌های تهی بهره ببرد. گفتمان اصلاح‌طلبی در دهه هفتاد به‌خوبی توانست دال‌های تهی شده زیادی را به تصاحب خود درآورد، اما همچنانکه اشــاره کردیم، به‌مرور زمان نه تنها نتوانست از مفصل‌بندی خود به‌خوبــی صیانت و آن را تبیین نماید بلکه دال‌های تهی دیگری را به حریف واگذارد. یکی از ایــن دال‌های تهی عدالت بود (خلجــی، ۱۳۸۸، صــص. ۲۹۴-۲۹۳)؛ اصلاح‌طلبان در تبیین اصلاح‌طلبی عمدتاً روی توســعه سیاســی تمرکز کردند و هرچند دولت اصلاح‌طلب ســید محمد خاتمی به اذعان آمار و ارقام یکی از بهترین عملکردهای اقتصادی دولت‌های بعد از

انقلاب را داشت (ر.ک. به: نیلی، ۱۳۹۰)؛ اما در نظریه از جذب دال تهی مهمی مانند عدالت غفلت ورزیدند. ازاین‌رو، درست در میانه دهه هشتاد این دال تهی به مهم‌ترین دال گروه رقیب تبدیل شد و گفتمان اصول‌گرایی با تأکید بر عدالت توانست قدرت را پس بگیرد. دال عدالت برای اصلاح‌طلبی به یک دال مزاحم تبدیل شد که نه می‌توانست آن را جذب کند و نه می‌توانست آن را حذف کند. در فقدان اندیشه ورزی بعد از کسب قدرت رقبای سیاسی و گفتمانی توانستند از این دال حداکثر استفاده را بکنند.

۴-۴. بحران نمایندگی و تهی‌شدگی اجتماعی

نقطه اصلی قوت گفتمان اصلاح‌طلبی را باید در پایگاه اجتماعی گسترده آن جستجو کرد. این گفتمان تقریباً نزدیک به دو دهه توانست توجه بخش عمده‌ای از جامعه ایران را به خود جلب کند و طبقه متوسط شهری، تحصیل‌کردگان، روشنفکران و بعضاً طبقات فرودست از آن حمایت کردند. این گروه‌های اجتماعی صرف‌نظر از نقصان‌های نظری که در گفتمان اصلاح‌طلبی وجود داشت، بر این باور بودند که خواست‌های آن‌ها را دنبال می‌کند. برخلاف این گفته که رأی مردم در انتخابات ۱۳۷۶، انتخابات ۱۳۸۸ یا انتخابات ۱۳۹۲ رأی سلبی بود و هدف عمومی این بود که رقیب افراطی پیروز نشود، حامیان اصلاح‌طلبی به گفتمان اصلاحات چشم داشتند و امیدوار بودند که این گفتمان بتواند بخشی از مطالبات آن‌ها را محقق کند.

بااین‌همه، گفتمان اصلاح‌طلبی و دولت‌های برآمده از آن نتوانستند تجربه زیسته نیروهای اجتماعی حامی‌اش را بازنمایی کنند. امید و تلاش اصلاح‌طلبان برای گسترش آزادی‌های مدنی و سیاسی در طول نزدیک به دو دهه آن‌چنان‌که باید پیش نرفت و مقاومت شدید هسته سخت قدرت مواجه گردید و در طول زمان حتی آزادی‌های نیم‌بند قبلی هم محدودتر شد. فضای نسبتاً آزاد رسانه‌ها و مطبوعات در دهه هفتاد در طول دو دهه بعد به‌مراتب وخیم‌تر شد. علاوه‌براین‌ها، نابرابری ساختاری رو به گسترش گذاشت، ناکارآمدی نهادی افزایش یافت، بحران‌های اقتصادی به‌ویژه با گسترش تحریم‌ها رو به فزونی گذاشت و طبقه متوسط مخصوصاً از دهه نود به این‌سو، از جنبه‌های مختلف تحت فشار قرار گرفت. همه این موارد باعث بی‌تفاوتی مردم نسبت

به گفتمان اصلاح‌طلبی شد و مردم از فعالیت و کنشگری سیاسی به‌نوعی انفعال و عدم کنشگری سیاسی روی آوردند. به تعبیر یکی از جامعه شناسان، «طبقه متوسط در دهه نود، به‌جای کنشگری سیاسی، به سمت استراتژی‌های زیست فردی و بقا حرکت کرد» (فاضلی، ۱۴۰۳، ص. ۲۱۵). ازاین‌رو، زنجیره هم ارزی که گفتمان اصلاح‌طلبی توانسته بود- هرچند به‌زحمت- ایجاد کند، در دهه نود به این‌سو از هم گسست؛ اصلاح‌طلبان دیگر نماینده بخش‌های وسیعی از جامعه نیستند. طبقه متوسط سرخورده در خود فرورفت و در بزنگاه‌های سیاسی مهمی مانند انتخابات (به‌ویژه انتخابات سال ۱۴۰۳) نارضایتی عمیق خود را بروز داد. گفتمان اصلاح‌طلبی که زمانی مهم‌ترین نیروی بسیج گر بود توان بسیج گری خودش را از دست داد.

۵-۴. ناتوانی در خلق دال‌های جدید

گفتمان باهوش گفتمانی است که بتواند مقتضیات زمان و مکان را درک کرده و هم‌زمان با تحولات ساختاری اجتماعی مانند تغییرات نسلی، هویتی، جنسیتی... خود را سازگار کند و بتواند برحسب این تحولات یا تفسیر تازه‌ای از دال‌های قدیمی ارائه کند (مانند آزادی‌های اجتماعی) یا دال‌های تازه‌ای خلق کند. واقعیت این است که جامعه ایران از دهه نود به این‌سو دستخوش تغییراتی ژرفی شده است و نسل‌های جدید پا به میدان گذاشته‌اند که تلاش می‌کنند تا نمایندگی سیاسی خود را داشته باشند: حضور پررنگ نسل مشهور به نسل زد (Z)، کنشگران فضای دیجیتال، فعالان فمینیستی، زیست محیط گرایان، جنبش‌های هویتی پراکنده، گروه‌های تازه حاشیه‌نشین و فرودستان... گفتمان اصلاح‌طلبی با درک روشنی از این تحولات می‌توانست دال‌های تازه‌ای را خلق کند. دال‌هایی مانند نابرابری دیجیتال، مطالبات نسل زد، آزادی‌های مدنی گسترده‌تر، رفع انحصار، شفافیت اقتصادی، شفافیت ساختاری، بهبود وضعیت زیست‌محیطی، دفاع از حقوق اولیه زنان... امکانات گشوده‌ای بودند که امکان احیای گفتمان اصلاح‌طلبی را بیش‌ازپیش فراهم می‌کردند. این گفتمان با استفاده از غیرهایی مانند نابرابری دیجیتال، اقتدارگرایی الگوریتمی، فساد ساختاری، انحصار قدرت و سرمایه، تبعیض جنسیتی و طبقاتی، تخریب محیط‌زیست، بحران مشروعیت و مشارکت می‌توانست توجه بخش‌های جدید جامعه ایران را به خود

جلب کند. بر مبنای این دال‌ها می‌توانست یک زنجیره هم ارزی تازه را شکل بدهد و با مفصل‌بندی جامع راه‌حل برون‌رفت از بحران‌های ساختاری را فراهم کند.

۵. آینده گفتمان اصلاح‌طلبی: سناریوهای ممکن و مسیرهای بازسازی

آینده گفتمان اصلاح‌طلبی را نمی‌توان تنها بر اساس روندهای کوتاه‌مدت یا نتایج انتخاباتی ارزیابی کرد؛ زیرا همان‌طور که نظریه گفتمان تأکید می‌کند، پایداری یک گفتمان وابسته به تداوم قدرت مفصل‌بندی و توانایی آن در بازنمایی رنج‌ها، شکاف‌ها و امیدهای اجتماعی است؛ بنابراین آینده اصلاح‌طلبی در ایران را باید در سطحی ساختاری‌تر، گفتمانی‌تر و بلندمدت‌تر مورد تحلیل قرار داد. در این چشم‌انداز، آینده اصلاح‌طلبی به‌طورکلی در سه سناریو قابل تصور است: سناریوی افول پایدار، سناریوی تداوم حداقلی و سناریوی باززایی گفتمانی.

۵-۱. افول پساهژمونیک[1]

نخستین سناریو قابل تصور این است که اصلاح‌طلبی در وضعیتی باقی بماند که آن را می‌توان افول پساهژمونیک نامید؛ به این معنا که دال مرکزی توان مفصل‌بندی ندارد، زنجیره هم ارزی فروپاشیده، پایگاه اجتماعی پراکنده و بی‌اعتماد شده است و گفتمان رقیب میدان معنایی را تصرف کرده است. اگر اصلاح‌طلبی نتواند به بازتولید دال‌های جدید و پاسخ به شکاف‌های معاصر بپردازد، احتمال زیادی وجود دارد که در آینده به یک گفتمان «نمادین، کم اثر و عمدتاً آرشیوی» تبدیل شود؛ چیزی شبیه به خاطره یک جنبش سیاسی موفق در گذشته، اما بدون قدرت کنونی. این همان سرنوشتی است که بسیاری از گفتمان‌های اصلاحی در جهان با آن روبرو شدند. در این صورت، اصلاح‌طلبی همچنان از منظر تاریخی و اخلاقی قابل احترام خواهد بود، اما دیگر توان ساختن آینده را نخواهد داشت. محمدرضا تاجیک یکی از فعالان و نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب به‌درستی گفته است: «اصلاح‌طلبی امروز بیش از آنکه نام یک پروژه سیاسی باشد، نام یک خاطره

1. Post-Hegemonic Decline

جمعی است؛ خاطره‌ای که بازتولید نمی‌شود و در میدان معاصر سیاست ترجمه پذیر نیست» (تاجیک، ۱۳۹۸).

۲-۵. تداوم حداقلی[1]

در این سناریو، اصلاح‌طلبی به‌عنوان یک «شبکه سیاسی» باقی خواهد ماند، اما نه به‌عنوان یـک گفتمان هژمونیک. در این وضعیت، اصلاح‌طلبان حضور نخبگانی خواهند داشـت، نفوذ محدودی در حوزه رسـانه و دانشگاه خواهند داشـت و به‌مثابه آلترناتیوی نرم در برابر رویکردهای تندتر عمل خواهند کرد. این مسـیر نه افول کامل اسـت و نه احیا، بلکه نوعی «بقای نرم» محسـوب می‌شـود. چنین وضعیتی زمانی رخ می‌دهد که اصلاح‌طلبی نتواند گفتمـان جدیدی خلق کند، اما همچنان از حمایت بخش‌هایی از طبقه متوسـط و نخبگان برخوردار باشـد. این نقش، هرچند ارزشمند اسـت، نمی‌تواند آینده سیاسی و اجتماعی را بازسـازی کند. در این حالت، اصلاح‌طلبی بیشـتر شـبیه «حافظه اخلاقی سیاست ایران» خواهد بود تا نیرویی برای ایجاد تغییر.

محمدرضا تاجیک معتقد است که اصلاح‌طلبی موجود دیگر کارآمد نیست و نمی‌تواند در جامعه نقش‌آفرینی داشـته باشـد. او می‌گوید: «دیربازی است که در جامعه این جریان هسـتی خود را در فضای قدرت تعریف کرده است. بیرون از فضای قدرت نمودی ندارد و دیگر گفتمان‌سـاز نیست. اصلاً نمی‌تواند با توجه به شرایط تاریخی، ذائقه جامعه و نیازهای نسـل جدید، گفتمان تولید و بازتولید کند». به گفته او، این اصلاح‌طلبی موجود نمی‌تواند مشروعیت و مقبولیت خود را تولید و بازتولید کند؛ بنابراین به‌طور فزاینده‌ای به حاشیه رانده می‌شـود و از بطن جامعه فاصلـه می‌گیرد. تاجیک ادامه می‌دهد: «دیربازی اسـت که در درون خود چرخش نخبگانی انجام نداده است. همواره عده‌ای مشخص در همه‌جا حضور دارند و به نام اصلاح‌طلبی سـخن می‌گویند و این جریان را ابزاری برای رسـیدن به قدرت و تقسـیم آن ساخته‌اند» او اضافه می‌کند که جریان اصلاح‌طلبی جامعه مدنی، اصلاحی و روشنفکری خود را از خود دور کرده و به یک کنشگر مرسوم در بازی بزرگ قدرت تبدیل

1. Minimal survival

شـــده اســـت. تاجیک برای توصیف این وضعیت از تعبیر عامیانه استفاده می‌کند: «دیگر با این ریش نمی‌توان رفت تجریش» (تاجیک، ۱۳۹۸).

۳-۵. باززایی گفتمانی[1]

این ســـناریو تنها زمانـــی رخ می‌دهد که اصلاح‌طلبی از بحران فعلـــی به‌عنوان فرصتی برای بازسازی اســـتفاده کند و به قول ســـعید حجاریان، «اصلاح‌طلبان دیگر نمی‌توانند هم‌زمان روی دو صندلی بنشینند و هم این باشند و هم آن» (حجاریان، ۱۳۹۹). در واقع در این سناریو، اصلاح‌طلبی باید برای باززایی خودش دســـت به یک خانـــه تکانی عظیم بزند. ازاین‌رو، از لحاظ گفتمانی باید تغییر کند.

۱-۳-۵. خلق دال‌های جدید

دال‌هـــای احتمالـــی آینده کـــه می‌تواننـــد کارکرد «دال تهی» را داشـــته باشـــند: عدالت اجتماعی، شفافیت، حقوق و آزادی‌های دیجیتال، برابری جنسیتی، پایان فساد ساختاری، حکمرانـــی کارآمد، امنیت اقتصـــادی پایدار، آینده‌گرایی این دال‌هـــا ظرفیت جمع‌کردن ســـوژه‌های متکثر را دارند، به شـــرطی که اصلاح‌طلبی بتواند آن‌ها را با روایتی منسجم و هژمونیک مفصل‌بندی کند.

۲-۳-۵. خلق سوژه سیاسی تازه

همچنانکـــه لاکلائو به‌درســـتی اشـــاره کرده اســـت، هژمونی زمانی ظهـــور می‌کند که یک ســـوژه جدید امکان بازنمایـــی کلیت اجتماعی را پیدا کنـــد (Laclau, 1996, p. 44). اصلاح‌طلبی دهه هفتاد ســـوژه خود را در طبقه متوسط جدید پیدا کرد؛ اما سوژه امروز می‌تواند شـــامل نســـل Z، روشـــنفکران دیجیتال، زنان، نیروهای عدالت‌خواه نو و طبقه متوســـط فرسوده، اما مطالبه‌گر باشـــد. گفتمان اصلاح‌طلبی فقط با بازتعریف این سوژه می‌تواند خود را باززایی کند.

1. Discursive rebirth

۵-۳-۳. خلق زبان سیاسی جدید

هر دوره تاریخی زبان سیاسی خودش را دارد. گفتمان اصلاح‌طلبی در دهه هفتاد با زبان جدید خودش توانست بخش‌های زیادی از جامعه ایران را دور خودش گردآورد اما زبان آن دهه ضرورتاً زبان مطلوب و خوشایند الان نیست. با توجه به نسل جدید زبان جدید باید شبکه‌ای باشد، محسوس و ملموس باشد، به تجربه زیسته ارجاع دهد، امید و آزادی و عدالت را هم‌زمان به هم پیوند زده و بیان کند و از قواعد صرف بوروکراسی فراتر رود.

۵-۳-۴. تخیل ورزی سیاسی آینده محورانه

شانتال موف در کتاب امر سیاسی یکی از مهم‌ترین ضعف‌های دموکراتیک را فقدان قوه عاطفه و تخیل سیاسی می‌داند. برخلاف گروه‌های افراطی و راست‌گرا که بر قوه عاطفه تکیه می‌کنند، دموکراسی‌های کنونی به نظام‌های سیاسی خشک و سردی مبدل شده‌اند که امکان شور و هیجان سیاسی را از بین برده‌اند (موف، ۱۴۰۲، ص. ۱۲۵). ازاین‌رو، گفتمان باهوش در این عصر گفتمانی است که به‌ویژه در فقدان ایدئولوژی‌های سیاسی بزرگ بتواند تخیل سیاسی تازه‌ای بیافریند و از ثمرات آن بهره ببرد (ر.ک. به: انصاری، ۱۴۰۲). به این معنا می‌توان گفت که بحران اصلی اصلاح‌طلبی بحران تخیل سیاسی است. آینده‌ای را تصویر نمی‌کند. باززایی گفتمان اصلاح‌طلبی تا حدود زیادی درگرو بازآفرینی تخیلی سیاسی است که بتواند آینده‌ای بهتر، زیست‌پذیرتر، عادلانه‌تر و آزادتر را به تصور بکشد.

آینده اصلاح‌طلبی نه در گذشته نهفته است و نه در تکرار خود. آینده این گفتمان کاملاً وابسته به توانایی آن در بازسازی معنایی، بازآفرینی سوژه سیاسی و خلق دال‌های جدید است. اصلاح‌طلبی اگر بخواهد از وضعیت بی‌قراری بیرون بیاید، باید دو کار را هم‌زمان انجام دهد: ۱. بازاندیشی عمیق در زبان، دال‌ها، مفاهیم و روایت‌های خود؛ ۲. پیوند دوباره با جامعه و تجربه زیسته نسل‌های جدید. اگر این بازسازی رخ دهد، اصلاح‌طلبی هنوز می‌تواند به یک نیروی هژمونیک در آینده تبدیل شود؛ و اگر رخ ندهد، سرنوشت آن چیزی میان افول پایدار و تداوم حداقلی خواهد بود. در نهایت، آینده گفتمان اصلاح‌طلبی ــ مانند هر گفتمان دیگری ــ نه تقدیری از پیش نوشته، بلکه پروژه‌ای است که باید ساخته شود؛ پروژه‌ای که نقطه آغازش «توان نام‌گذاری» دوباره جامعه است. هرگاه اصلاح‌طلبی بتواند

معنای رنج‌هـــا، امیدها، ناکامی‌ها و مطالبات مردم را بهتـــر از گفتمان‌های دیگر نام‌گذاری کند، بازگشت هژمونیک آن آغاز خواهد شد.

نتیجه‌گیری

گفتمان اصلاح‌طلبی در ایران در طول بیش از بیســت‌وپنج سال حیات سیاسی خود مسیری پیچیده، چندمرحله‌ای و لایه‌مند را پشت سر گذاشته است؛ مسیری که از ظهور یک پروژه سیاســی ـ اجتماعی بســیج‌کننده در دهه هفتاد آغاز شــد، به تثبیت نسبی هژمونی در اوایل دهه هشتاد انجامید، ســپس به سبب تحولات ساختاری و درونی وارد مرحله‌ای از فرسایش شــد و امروز در وضعیتی قرار گرفته که می‌توان آن را «بی‌قــراری گفتمانی» نامید. در این نتیجه‌گیری تلاش می‌شود تصویری منسجم از این تحولات ارائه شود و در نهایت نشان داده شــود که چگونه اصلاح‌طلبی به‌مثابه یک گفتمان سیاسی هم‌زمان درگیر بحران و بالقوگی اســت. در آغاز، اصلاح‌طلبی بر بســتری از تغییرات اجتماعی، فرهنگــی و اقتصادی دهه هفتاد شــکل گرفت؛ بستری که طی آن طبقه متوســط در حال گسترش، گسترش آموزش عالی، رشــد رسانه‌ها و ورود گســترده جوانان به فضای دانشــگاهی زمینه‌های شکل‌گیری یک پروژه سیاســی جدید را فراهــم آورد. «اصلاحــات» در آن دوره نقش یک دال تهی را ایفــا کرد؛ دالی کــه به تعبیر لاکلائو «ظرفیت نمایندگی کلیت اجتماعی» داشــت؛ زیرا معناهــای جزئی و متعارض را حول خود جذب و به زنجیره هم‌ارزی تبدیل می‌کرد. جامعه مدنی، آزادی سیاســی، قانون‌گرایی، مشارکت، توسعه سیاسی و عقلانیت، همگی در یک چهارچوب معنایی مشــترک مفصل‌بندی می‌شــدند. این توانایی مفصل‌بندی و جمع‌کردن دال‌های پراکنده در یک نقطه مرکزی موجب شد اصلاح‌طلبی از یک پروژه سیاسی صرف به یک گفتمان هژمونیک تبدیل شــود؛ اما همان‌گونه که نظریه گفتمان هشــدار می‌دهد، هیچ هژمونی‌ای پایدار نیســت. گفتمان اصلاح‌طلبی با گذشت زمان، به‌جای آنکه ظرفیت تهی‌سازانه‌اش را حفظ کند، به‌تدریج دچار «بیش‌معناشدگی» شد. انتظارات برآورده نشده، تجربه‌های ناکام سیاســی، فشار ساختاری و تعارضات درونی موجب شدند که دال مرکزی «اصلاحات» از توان انسجام‌بخشی خود فاصله بگیرد. در این وضعیت، «اصلاحات» دیگر نه آن‌قدر تهی بود که سوژه‌های سیاسی مختلف بتوانند معناهای متکثر خود را در آن بازتاب

دهند و نه آن‌قدر پُر و مشخص بود که بتواند معنای واحد و تثبیت‌شده‌ای برای جامعه تولید کند. این وضعیت همان چیزی است که لاکلائو آن را «تعلیق گفتمانی» می‌نامد؛ لحظه‌ای که گفتمان از درون دچار بی‌قراری می‌شود و توان تثبیت معنایی‌اش را از دست می‌دهد. در سـطح اجتماعی نیز تحولات ژرفی در پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبی رخ داد. طبقه متوسطی که روزگاری حامل اصلی پروژه اصلاحات بود، در دهه نود به‌واسـطه بحران‌های اقتصادی و معیشـتی، نااطمینانی، نرخ بالای بیکاری، مهاجرت‌گرایی، تورم و کاهش امید اجتماعی دچار دگرگونی شـد. این طبقه به‌جای مطالبه آزادی‌های سیاسـی، به‌تدریج به دنبال امنیت اقتصادی و راهبردهای فردی برای بقا حرکت کرد. نسل جدید نیز با زبان سیاسی دهه هفتاد بیگانه بود. جوانانی که در فضای دیجیتال، فرهنگ شبکه‌ای و مطالبه‌گری افقی زیسته‌اند، با گفتمانی که بیشتر در زبان نهادهای رسمی، سیاست انتخاباتی و اصلاحات درون‌ساختاری سـخن می‌گوید، ارتباط برقرار نمی‌کنند. این شکاف نسلی، از بنیادی‌ترین عوامل بی‌قراری گفتمان اصلاح‌طلبی است. در همین حال، گفتمان‌های رقیب توانستند دال‌های هژمونیک تازه‌ای بسـازند. «عدالت»، «معیشـت»، «مردم»، «کنش رادیکال»، «اقتصاد مقاومتی» و حتـی «هویت فرهنگی» دال‌هایـی بودند که اصلاح‌طلبی نتوانسـت آن‌ها را تصاحب یا بازتفسـیر کند. در نظریه گفتمان، زمانی که یک گفتمان نتواند دال‌های جدید تولید کند، به‌تدریـج میدان معنایی را به رقیبـان واگذار می‌کند. این دقیقاً همان اتفاقی اسـت که رخ داد: اصلاح‌طلبی در برابر ظهور بحران‌ها و مطالبات جدید اجتماعی نتوانسـت روایت مؤثر و منسـجم ارائه دهد. بحران عدالت اجتماعی، شـکاف طبقاتی، نابرابری اقتصادی، بحران حکمرانی و فقدان شـفافیت، همه نیازمند دال‌هـا و روایت‌های جدیدی بودند که گفتمان اصلاح‌طلبی قادر به تولید آن‌ها نبود. فروپاشی زنجیره هم‌ارزی، از دست رفتن دال مرکزی، ضعف در بازنمایی تجربه زیسـته مردم، فرسـایش پایگاه اجتماعـی و عقب‌ماندن از میدان معنایی، مجموعاً اصلاح‌طلبی را به وضعیتی رساند که آن را می‌توان «مرحله پساهژمونیک» نامید. در این وضعیت، گفتمان دیگر نه حامل سـوژه‌های تازه است و نه توان ایجاد «ما»ی سیاسی جدیدی را دارد. به تعبیر لاکلائو، گفتمانی که نتواند سوژه سیاسی تولید کند، دیر یا زود از میدان حذف می‌شود. بااین‌حال، بی‌قراری الزاماً پایان گفتمان نیست. نظریه گفتمان تأکید می‌کند که بحران، نقطه مرگ نیسـت؛ نقطه امکان اسـت. بی‌قراری لحظه‌ای است

که در آن شکاف‌ها آشکار می‌شوند و امکان مفصل‌بندی جدید پدید می‌آید. اصلاح‌طلبی می‌تواند از دل همین بحران، خود را دوباره بسازد؛ به‌شرط آنکه به بازآفرینی دال‌های تازه، بازنمایی رنج‌ها و تجربه‌های زیسته مردم، بازتعریف رابطه‌اش با طبقه متوسط و نسل جوان و بازسازی تخیل سیاسی بپردازد. اصلاح‌طلبی تنها زمانی می‌تواند دوباره هژمونیک شود که به زبان سیاسی جدید، دال‌های تازه، روایت‌های نو از مردم و آینده و پروژه‌ای روشن برای عدالت، شفافیت و کارآمدی مجهز شود. در نهایت، نتیجه آن است که اصلاح‌طلبی در برابر یک انتخاب تاریخی ایستاده است: یا در وضعیت بی‌قراری پایدار بماند و به‌تدریج از میدان سیاسی کنار زده شود، یا از دل همین بی‌قراری به بازسازی معنایی برسد و بار دیگر به نیرویی هژمونیک تبدیل گردد. آینده این گفتمان نه با افراد یا انتخابات، بلکه با توان آن در «نام‌گذاری» دوباره جامعه تعیین خواهد شد. اگر اصلاح‌طلبی بتواند رنج‌ها، مطالبات، امیدها و افق‌های جامعه را با زبانی تازه و دال‌هایی قوی نام‌گذاری کند، امکان باززایی دارد؛ و اگر نتواند، بی‌قراری گفتمانی به پایان هژمونیک آن خواهد انجامید.

نویسندگان مقاله اعلام می‌دارند که در فرایند تهیه این اثر، از ابزار هوش مصنوعی DeepSeek صرفاً برای ویرایش زبانی و ترجمه چکیده استفاده شده است. کلیه محتوای تولیدی یا ویرایش‌شده با این ابزار را نویسندگان به دقت بازبینی و تأیید کرده و مسئولیت کامل صحت علمی، امانت‌داری و یکپارچگی محتوای نهایی، بر عهده نویسندگان مقاله است. این ابزار هیچ نقشی در تولید ایده‌ها، تحلیل داده‌ها یا نتیجه‌گیری نهایی مقاله نداشته است.

منابع

- آقاجری، مرتضی، جلال پور، شیوا، اکبرزاده، فریدون و یوسفی، بهرام. (۱۴۰۱). بررسی مفهوم جامعه مدنی در منظومه فکری دولت اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴) بر اساس نظریه موریس باربیه. رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۶(۵۹)، ۲۹۵-۳۱۶.
https://sid.ir/paper/1033944/fa
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۸). آسیب‌شناسی گفتمان اصلاح‌طلبی. زمانه، (۸۱)، ۶۳-۷۱.
http://noo.rs/Wd6fI

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۱). نقد و تحلیلی بر علل ظهور و افول گفتمان اصلاح‌طلبی (۱۳۸۴-۱۳۷۶) بـا تأکید بـر دیدگاه مقام معظم رهبری. رهیافـت انقلاب اسلامی، ۶ (۲۱)، ۳-۲۶. http://noo.rs/Zrgu5
- امیـری، جهاندار (۱۳۸۶). اصلاح‌طلبان تجدیدنظر طلب و پدرخوانده‌ها. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- انصاری، منصور (مترجم) (۱۳۷۸). تأملاتی درباره اسلام در اندیشه مدرن. ترجمه فصل ششم کتاب *Traditional Islam in the Modern World, Kegan Paul International*، سید حسین نصر، پژوهشنامه متین، ۱ (۲)، ۲۳۹-۲۵۶.
/https://dor.isc.ac/dor 20.1001.1.24236462.1378.2.2.12.7
- انصاری، منصور (۱۴۰۲). تخیل، یوتوپیا و فلسـفه سیاسی. جامعه پژوهی فرهنگی، ۱۴ (۱)، ۱۶۳-۱۸۵. https://www.ensani.ir/fa/article/560715
- بشـیریه، حسـین (۱۳۸۲). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسـی سیاسـی ایران دوره جمهوری اسلامی. تهران: نگاه معاصر.
- بهرامی چگنی، یاسـر (۱۴۰۴). مطالعه هویت اصلاح‌طلبـی از نظر گروه‌های خارج از گفتمان‌های سیاسی رسمی کشور. پژوهش ملل، (۱۰۹)،۸۳- ۱۱۳.
https://rnmagz.com/article/863
- پورزکی، گیتی (۱۳۹۹). مردم‌سالاری دینی: مدلول در حال رخداد. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- پورفرد، مسعود (۱۳۸۸). مردم‌سالاری دینی. تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۸) مصاحبه با پایگاه خبری انصاف نیوز با عنوان اصلاح‌طلبی موجود دیگر جواب نمی‌دهد. https://ensafnews.ir/181189
- جمشـیدی، مهدی (۱۳۹۳). تاریخ تحلیلی- انتقادی جریان اصلاحات. پانزده خرداد، ۱۱ (۴۰)، ۶۵-۱۰۶. https://iranemoaser.ir
- حائری یزدی، مهدی (۱۹۹۵). حکمت و حکومت. لندن: شادی.
- حسین زاده، سـید محمدعلی (۱۳۸۳). نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی. علوم سیاسی، ۷ (۲۸)، ۱۸۱- ۲۱۲. http://noo.rs/2UNuJ

- حجاریان، سعید (۱۳۷۷). جامعه مدنی و ایران امروز. تهران: نقش و نگار.
- حجاریان، سعید (۱۳۹۹). گفتگو با پایگاه خبری تحلیلی دیده بان ایران. کد خبر: ۸۵۰۱۹. https://www.didbaniran.ir
- خاتمی، سید محمد (۱۳۸۰). مردم‌سالاری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۹). توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت. تهران: طرح نو.
- خاتمی، سید محمد (۱۳۹۳/۳/۲۶). ما نباید دیگر به قدرت بازگردیم. فرارو، کد خبر: ۱۹۴۴۶۸. https://fararu.com/fa/news/194468
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۶). سخنرانی افتتاحیه کنفرانس اسلامی. مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، ۱ (۳)، ۱۲-۱۶. http://noo.rs/MK4jS
- خادمی، محمود (۱۳۹۵). اصلاح‌طلبی؛ مانع جدی توسعه و رادیکالیزه شدن جنبش اعتراضی. زمانه. https://www.tribunezamaneh.com/archives/99954
- خلجی، عباس (۱۳۸۸). بنیاد نظری فروپاشی اجماع در گفتمان اصلاح‌طلبی. سیاست، ۲۹ (۱)، ۹۱-۱۱۳. https://jpq.ut.ac.ir/article_20158_1997.html
- درخشه، جلال و خزعلی، جواد (۱۳۹۹). نسبت حلقه کیان با جریان روشنفکری دینی. جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۳ (۴)، ۸۳-۱۱۴. http://noo.rs/e20n0
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۳). قدرت، گفتمان و زبان. تهران: نی.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۹۴). قدرت، گفتمان و زبان: سازو کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران. تهران: نی.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۴۰۳). روایتی خودم مردم نگارانه از زندگی روزمره ایرانی. تهران: همرخ.
- کدیور، محسن (۱۳۷۸). حکومت ولایی. تهران: نی.
- گروه تحقیق مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت (۱۴۰۲). کارنامه سید محمد خاتمی: بررسی و نقد دیدگاه‌ها، مواضع و عملکرد. تهران: مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت.
- مقصودی، مجتبی و راهبر، اهورا (۱۳۹۴). نگرش انتقادی از درون به اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران، درس‌هایی برای مصالحه. علوم سیاسی، ۱(۱۱)، ۲۱۳-۲۳۸. https://www.ipsajournal.ir/?_action=article&kw=2155&_kw=critical+view&lang=en&lang=fa

- مکرمـی پور، محمدباقر، دشـتی، فرزانـه و میرزایی، بیـژن (۱۴۰۱). بررسـی گفتمان دولت‌هـای پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۹۲-۱۳۵۷). دانش‌نامه علوم سیاسـی، ۳ (۷)، ۲۹-۵۰. https://epols.ir/dp-71-1157
- موسویان، ابوالفضل (۱۳۹۵). مبانی دینی مردم‌سالاری دینی. قم: دانشگاه مفید.
- موف، شانتال (۱۴۰۲). درباره امر سیاسی. ترجمه منصور انصاری، تهران: نگاه.
- میر احمدی، منصور (۱۳۸۸). نظریه مردم‌سالاری دینی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- نـادری قمـی، محمدمهـدی (۱۳۸۲). نگاهی گذار بـه نظریه ولایت‌فقیـه، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نادری قمی، محمدمهدی (۱۳۸۳). در پرتو ولایت. قم: مؤسسـه آموزشـی و پژوهشی امام خمینی.
- نیلی، مسعود (۱۳۹۰). اقتصاد ایران: چالش‌ها و راهکارها. تهران: نی.

- Laclau, E. (1990). *New Reflections on the Revolution of Our Time*. London: Verso.
- Laclau, E. (1996). *Emancipation*(s). London: Verso.
- Laclau, E. & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy*: *Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.
- Mouffe, C. (2000). *The Democratic Paradox*. London: Verso.
- Khaleghi Damghani, A (2008). Reform Era in Iranian Politics. *Intl. J. Humanities*, 15(1), 33-54. http://noo.rs/fEjmA
- Tibi, B. (2008). Islamist parties and democracy: Why they can't be democratic. *Journal of Democracy*, 19(3), 43-48. https://www.journalofdemocracy.org/articles/islamist-parties-and-democracy-why-they-cant-be-democratic